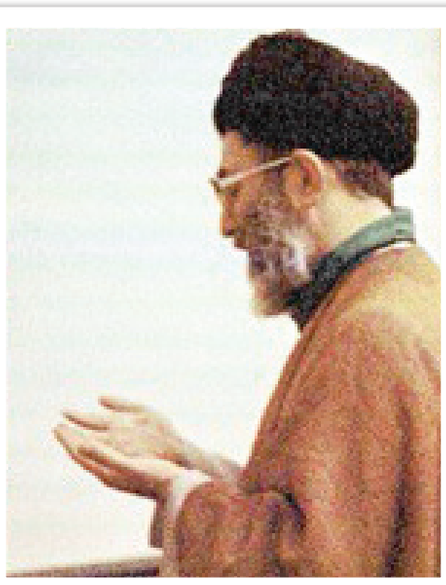

حضرت آقا با شال شهید سید جمال قریشی مشغول نماز است

خاطراتی از ۳ شهید دفاع مقدس در گفت‌وگو با رزمنده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)

مداح شهیدی که آقا از شالش تبرک جست

■ علیرضا محمدی

در گفت‌وگویی که با سردار علی محمد اسدی از رزمندگان پیشکسوت لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) انجام دادیم، ایشان خاطرات زیبایی از سه شهید این لشکر تعریف کردند که به جهت زیبایی این خاطرات، سعی کردیم آنها را جدای از متن اصلی مصاحبه‌شان بیاوریم. این سه خاطره مربوط به شهیدان سعید نخبه زعیم، نادعلی طلعتی و شهید سیدجمال قریشی است. سیدجمال همان شهیدی است که حضرت آقا در دوران ریاست جمهوری‌شان، شال سبز این شهید را به عنوان تبرکی از او به یادگار می‌گیرند.

■ **شهید سید جمال قریشی**

یک خاطره‌ای که می‌خواهم تعریف کنم، مربوط به شهید سیدجمال قریشی مداح اهل بیت و از نیروهای تبلیغات لشکر است. بعد از عملیات والفجر ۸ و سپس عملیات سید الشهدا(ع) لشکر ما کاری کرد کارستان و دشمن را در منطقه فکه به شدت شکست داد، طبق رسمی که سال‌های دفاع مقدس وجود داشت، فرمانده لشکر حاج علی فضلی به همراه تعدادی از بچه‌های لشکر به دیدار مسئولان نظام رفتند. در این دیدار که خرداد ۱۳۶۵ صورت گرفت، ابتدا ملاقاتی با آقای هاشمی انجام می‌دهند و سپس به دیدار حضرت آقا می‌روند. آقا در آن سال‌ها رئیس جمهور بودند. در ملاقات با حضرت آقا، صحبت‌های خوبی رد و بدل می‌شود و سپس به زمان نماز می‌رسند و از سردار فضلی تا شهید کلهر جانشین لشکر و دیگر بچه‌ها همگی به آقا اقتدا می‌کنند. مکبر هم شهید سیدجمال قریشی بود. ایشان یک جوان نورانی و بسیار معنوی بود. سیدجمال مداحی هم می‌کرد و صدای خوب و گیرایی داشت. بین دو نماز، سید همانطور که مکبر بود، شروع می‌کند روضه حضرت زهرا(س) را خواندن. فی البداهه می‌خواند و همه حضار منقلب می‌شوند.

سیدجمال معمولاً یک شال سبزی روی شانه‌هایش می‌انداخت. حضرت آقا که گویا بسیار سید و مداحی ایشان به دلش نشسته بود، شال سبز سید را می‌گیرد و می‌گوید آن را برای تبرکی برمی‌دارم. بعد نماز دوم را هم می‌خوانند. مراسم داشت تمام می‌شد که حضرت آقا به سردار فضلی سفارش سید جمال را می‌کنند. این را هم اضافه کنم که سید جمال دو برادرش شهید شده بودند، بنابراین آقا به سردار فضلی می‌گویند که مراقب این جوان باشید. خلاصه جلسه تمام می‌شود و چند روز بعد عملیات عملیات کربلای یک شروع می‌شود و در همین عملیات سیدجمال به شهادت می‌رسد. جلسه بعدی که سردار فضلی و بچه‌ها پیش آقا می‌روند، ایشان سراغ سیدجمال قریشی را می‌گیرند. سردار فضلی می‌گویند قریشی به شهادت رسیده است. آقا ناراحت می‌شوند و می‌گویند هنوز حلاوت روضه‌ای که این شهید در جلسه قبلی خواند در خاطرم مانده است.

شهید نادعلی طلعتی

در حسرت دیدار فرزند

■ **شهید نادعلی طلعتی**

بعد از عملیات والفجر ۸ که بیش از ۷۰ روز طول کشید و سختی‌های بسیاری داشت، وارد سال ۱۳۶۵ شدیم. بچه‌ها از یک نبرد عظیم فارغ شده بودند و خط فاو هم تثبیت شده بود. معمولاً در چنین شرایطی بچه‌ها به مرخصی می‌رفتند و بعد از چند ماه سختی حاکم بر عملیات، دیداری با خانواده و عزیزان‌شان داشتند. طبق روال، مرخصی‌ها صادر شد و امریه هم دریافت کردیم. حتی تعدادی از بچه‌ها بلیت قطار گرفتند و همه برای رفتن به مرخصی آمده بود.

در این شرایط نادعلی خبر گرفته بود که تولد فرزندش نزدیک است و برای این موضوع بسیار خوشحال بود. شرح حال و هوای آن روزهای نادعلی را برادر پارسا که از رزمندگان و راوی‌های لشکر هستند، به خوبی می‌توانند تعریف کنند. آنطور که پارسا می‌گوید، نادعلی طلعتی منتظر دیدار فرزندش بود و بسیار هم شوق داشت که زودتر به خانه برگردد، اما در همین حین خبر می‌رسد که دشمن به خط فکه زده و بعد از شکستن خط، در جاده این منطقه دارد پیشروی می‌کند.

با شنیدن این خبر، لشکر ما تصمیم می‌گیرد. فضلی هم بچه‌ها را جمع می‌کند و می‌گوید که کار دشوار است و ما باید از سر تکلیف به آن ورود کنیم. بچه‌ها می‌پذیرند و حتی آنهایی که تا پای قطار رفته بودند، برمی‌گردند و آماده عملیات می‌شوند. عملیات ما در منطقه فکه با نام سیدالشهدا(ع) ۱۳ اردیبهشت ماه انجا شد. در اثنای عملیات نادعلی به شهادت رسید و در حسرت دیدار فرزندش ماند. چند روز بعد پیکر او به کرج برگشت و در بی‌بی‌سکینه این شهر دفن شد. پسر نادعلی هم دوم خرداد ۱۳۶۵ به دنیا می‌آید. نادعلی هرگز فرزندش را در این دنیای خاکی ندید. پسرش هم هیچ وقت دست نوازش پدر را روی سرش احساس نکرد. پسری که الان بزرگ شده و تبدیل به مرد جوانی شده است.

کتاب دفاع مقدس

«آقا محمدصادق» روایت ۲ شهید از خاندان مروجی طبسی

■ **دهه ۶۰ انقلاب اسلامی پر از رویدادهای اثرگذاری بود که خاطرات ماندگاری را به یادگار گذاشت. در همین راستا آثار متعددی به رشته تحریر درآمده که یکی از آنها کتاب «آقامحمدصادق» است. این اثر به قلم آزاده حاجی غلامی نوشته شده و به زودی روانه بازار نشر می‌شود.**

این اثر درباره دو شهید از خاندان مروجی طبسی است. این خاندان از خانواده‌های محترم در شهرستان طبس به شمار می‌رود. آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا طبسی از جمله اعضای اثرگذار این خاندان است که از نظر سنی و درسی با حضرت امام‌خمینی قرابت داشت. وی همچنین در محضر استادانی مشترک با امام‌خمینی تحصیل می‌کرد و از آشنایان دوران نوجوانی و جوانی امام در قم و از دوستان دوران تبعید ایشان در نجف به شمار می‌آمد. وی پس از ورود امام به نجف اشرف و تشکیل نماز جماعت ایشان در مسجد شیخ انصاری، به منظور تأیید، تجلیل و تثبیت موقعیت حضرت امام، نماز جماعت خود را در حرم مطهر امیرالمؤمنان(ع) تعطیل و در نماز جماعت امام شرکت کرد.

کتاب حاضر در دو بخش نوشته شده است؛ بخش اول اثر با عنوان «گشاده‌رو» به زندگینامه شهید محمدصادق مروجی طبسی اختصاص دارد که به خاطرات اعضای خانواده، دوستان و اقوام شهید می‌پردازد. بخش دوم این کتاب نیز «جان به در برده» نام دارد که زندگی شهید محمدصادق خوشنویس را بازگو می‌کند.

محمدصادق طبسی از فرزندان آیت‌الله مروجی طبسی بود که ۲۳ دی ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه و عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. همچنین یکی از نوادگان مرحوم طبسی به نام محمدصادق خوشنویس نیز که فرزند مرحوم آیت‌الله محمدجعفر خوشنویس بود، اسفند سال ۱۳۶۶ در سن ۱۶ سالگی به دست نیروهای بعثی در جنگ تحمیلی به فیض شهادت نائل آمد.

محمدصادق مروجی طبسی در ۵ مرداد سال ۱۳۴۳ (۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۸۴) در نجف اشرف به دنیا آمد. شناسنامه او ۵ اردیبهشت سال ۱۳۴۵ را نشان می‌دهد. وی تحصیلات ابتدایی خود را از مهر سال ۱۳۵۰ در مدرسه علوی نجف آغاز کرد. سال ۱۳۵۰ بود که خانواده وی از نجف به قم مهاجرت کردند. محمدصادق پس از اینکه انقلاب پیروز شد، در پایگاه‌های مقاومت بسیج مساجد حضوری فعال داشت. فعالیت او با عضویت در ستاد مقاومت ناحیه ۲ (شهید ورزنده) شروع شد. مدتی بعد، اخلاص و فعالیت‌های چشمگیر محمدصادق، مسئولان بسیج را متقاعد کرد که راه‌اندازی پایگاه مقاومت محله تکیه «آسید حسن» را به او بسپارند.

محمدصادق عمر خود را در حوزه‌های علمیه مشهد، قم و نجف به تحصیل نزد اساتید و مراجع بزرگ آن زمان گذراند.

مهر سال ۱۳۵۹ بعد از اینکه انقلاب پیروز شد، صادق دوباره مشغول به تحصیل شد و دبیرستان را تجربه کرد. هنوز مدارس شروع نشده بود که در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ عراق به ایران حمله کرد. اینجا بود که محمدصادق به عضویت بسیج مستضعفین درآمد و پس از مدتی به جبهه اعزام شد.

در ادامه کتاب، نویسنده به زندگی شهید محمدصادق خوشنویس می‌پردازد. این شهید در نوزدهم آبان سال ۱۳۵۰ (جمادی الاولی ۱۳۹۱) در نجف اشرف متولد شد. در همان سال تولد بود که خانواده وی به لبنان مهاجرت کردند و مدت چهار سال در آنجا ماندند. همچنین در سال ۱۳۵۴ خانواده خوشنویس به بحرین رفتند و دو ماه در آنجا ماندند.

در ۲۳ دی سال ۱۳۶۵ محمدصادق طبسی (دایی این شهید) به شهادت رسید. شهادت دایی زمینه‌ای شد که او در سال ۱۳۶۶ برای دیدن آموزش نظامی به پادگان ۲۱ حمزه سیدالشهدا(ع) تهران رفت و به مدت ۴۵ روز دوره دید. آن زمان چون صادق سن و سال اعزام به جبهه را نداشت، باید طوری شناسنامه‌اش را تغییر می‌داد که بتواند به جبهه برود. جرئت اینکه شناسنامه را دستکاری کند، نداشت، ولی در کپی شناسنامه دست برد. این کار را از نوجوانان بسیجی دیگری که می‌خواستند به جبهه بروند، یاد گرفته بود.

هفتم مهر سال ۱۳۶۶ به جبهه‌های جنوب اعزام شد. ۲۶ دی ماه ۱۳۶۶، وصیتنامه‌اش را تنظیم کرد و دهم اسفند سال ۱۳۶۶ عازم جبهه جنوب به غرب در کردستان شد و به گردان سیدالشهدا(ع) رفت.

عملیات والفجر ۱۰ با رمز «یا محمدابن‌عبدالله(ص)» در ۲۴ اسفند آغاز شد. فردای همین روز بود که منطقه مریوان از سوی هواپیماهای عراق بمباران شیمیایی شد و محمدصادق به خاطر استنشاق گازهای شیمیایی به شهادت رسید. پیکر وی در فروردین سال ۱۳۶۷ در گلزار شهدای علی بن جعفر قم به خاک سپردند.

روحانی شهید سعید نخبه زعیم کلید فتح در کربلای ۵ شد

روحانی کفن‌پوش

■ **شهید سعید نخبه زعیم**

در عملیات کربلای ۴، لشکر ما یگان پشتیبان بود. ما باید در موج دوم وارد عمل می‌شدیم. اما از آنجا که کربلای ۴ در همان مرحله اول با عدم‌الفتح روبه‌رو شد، لشکر ما وارد عمل نشد. بعد از پایان بحث عملیات، خیلی از بچه‌های ما برای مرخصی اقدام کردند. بی‌خبر از آنکه قرار است عملیات کربلای ۵ تنها دو هفته بعد انجام شود. در آن مقطع نیروهای ما خسته بودند. سال ۱۳۶۵ برای ما عملیات سیدالشهدا(ع) در ۱۳ اردیبهشت شروع شد که بسیار عاشورایی بود و ۱۸۳ شهید دادیم. بعد در مقابله با تک دشمن در مناطق مختلف حضور پیدا کردیم تا اینکه بحث دفاع متحرک عراق به اشغال شهر مهران کشیده شد. با اشغال این شهر، عملیات کربلای یک طرح‌ریزی و اجرا شد که لشکر ۱۰ در این عملیات هم خوش درخشید و عملکرد بسیار خوبی داشت.

به هر روی وقتی که عملیات کربلای ۴ با عدم‌الفتح روبه‌رو شد، بچه‌ها که مدت‌ها در منطقه عملیاتی حضور داشتند، خسته بودند و تعدادی از آنها به فرماندهی لشکر سردار فضلی فشار آوردند که به مرخصی بروند. در اینجا یک اتفاق بسیار خاصی می‌افتد. ما در گردان حضرت زینب(س) یک روحانی داشتیم به نام سعید نخبه زعیم که از بچه‌های تبلیغات لشکر و گردان ما بود. وقتی ایشان از ماجرای فشار به فرمانده لشکر برای عملیات مطلع می‌شود، به اهواز می‌رود و کفن می‌خرد تا آن را می‌پوشد. بعد بند پوتین‌هایش را گره می‌زند و روی گردن می‌اندازد و می‌آید در محوطه یگان خبردار می‌ایستد. من آن روز را به خوبی یادم می‌آید. انگار همین دیروز بود. صبح زود بود که دیدم نخبه زعیم با شکل و شمایلی که عرض کردم در میدان صبحگاه ایستاده است.

ایشان می‌گفت ما که این همه ادعا می‌کنیم اگر در کربلا حضور داشتیم این و آن کار را می‌کردیم، خب الان کربلاست. عملیاتی که در پیش داریم همان عاشورای ماست و باید پای عهدمان بایستیم... حرکت عجیب نخبه زعیم و حرف‌هایی که زد، باعث شد تا همه بچه‌ها یک صدا برای ماندن و ورود به عملیات کربلای ۵ اعلام آمادگی کنند. خود سردار فضلی بعدها تعریف کرد آن روز من برای نماز صبح بیدار شده بودم که دیدم یک سیاهی دارد می‌آید. دقت کردم دیدم بچه‌های لشکر هستند که در میدان صبحگاه جمع شده و برای ورود به عملیات اعلام آمادگی می‌کنند...

اتفاقاً فیلم این مراسم و شهید سعید نخبه زعیم هم وجود دارد که کفن به تن کرده و پوتین به روی دوش انداخته است. در آن مراسم که شاید هرگز نظیر آن تکرار نشود، شهید جواد رسولی مداحی کرد. خود آقا جواد در تک آخر جنگ شهید شد. با مداحی شهید رسولی یک جو معنوی عجیبی درست شد. سردار فضلی هم رو به بچه‌ها کرد و گفت برادرها من نمی‌خواهم کسی را به زور به عملیات ببرم. رویم را برمی‌گردانم و هر کسی که ته دلش راضی به ماندن نیست، برود. درست عین قضیه شب عاشورا اینجا هم تکرار شد و جالب است که حتی یک نفر هم میدان را خالی نکرد و همه برای شرکت در عملیات کربلای ۵ با دل و جان اعلام آمادگی کردند.

اما ماجرای نخبه زعیم مربوط به چه زمانی است، بین کربلای ۴ و ۵ که فقط دو هفته بین‌شان فاصله بود. نخبه زعیم همان روز اول عملیات کربلای ۵ به شهادت می‌رسد، یعنی او تنها چند روز قبل از شهادتش، چنین حرکت عاشورایی می‌کند و از بچه‌ها می‌خواهد آنچه پای روضه‌ها یاد گرفته‌اند را در میدان عمل پیاده کنند و از ورود به هیچ میدان کربلا گونه‌ای خستگی از خود نشان ندهند.

روحانی شهید سعید نخبه زعیم در شب عملیات کربلای ۵ همانطور که خود گفته بود، پا پس نگذاشت و اسلحه به دست گرفت. مثل شهدای کربلا در شب عاشورا، آن شب او هم حال و هوایی داشت. وقتی که عملیات شروع شد، این رزمنده روحانی با عبا و عمامه‌ای که به سر داشت، همراه دیگر نیروها برای تصرف سنگرهای نونی شکل حرکت کردند. وقتی که نونی اول به حول وقوه خدا توسط بچه‌ها فتح شد، نخبه زعیم پرچمی که در دست داشت را همانجا کوبید و به شهادت رسید.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۹۷

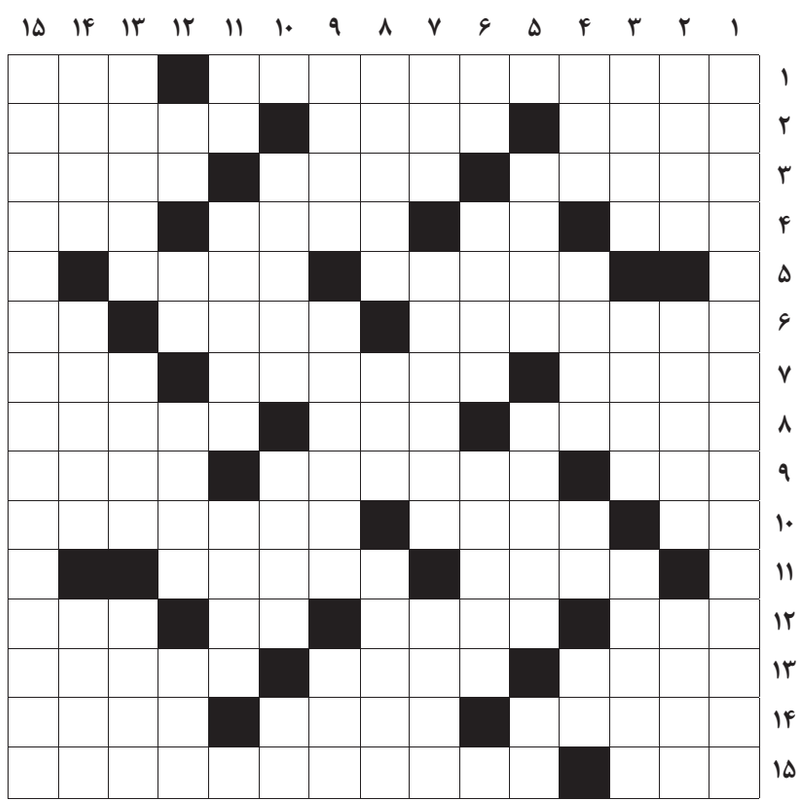

از راست به چپ

■ ۱ – فهماندن مطلبی با اشاره و کنایه – نوعی آجر ساختمانی ■ ۲ – قبا- فصل و دوره – ارفاق ■ ۳ – دستگاهی در بدن – همواره و همیشه – آنفلوآنزا ■ ۴ – داستان نویس فرانسوی کتاب دور دنیا در هشتاد روز – هر یک از دو سطح سکه – پول آذربایجان – پشت سر ■ ۵ – همراه قراین – زره ■ ۶ – گزاردن، بجاآوردن - یواش – شراب شاعرانه ■ ۷ – رقیق کننده رنگ – موافقت دولت با آمدن سفیری از طرف دولت دیگر – جدا و غیر ■ ۸ – لقب بهرام سردار ایرانی هرمز، شاه ساسانی- روی آوردن بخت و اقبال – فعال و پرکار ■ ۹- کهف – از عنصرهای شیمیایی جدول تناوبی یا عدد اتمی ۷۶ – قدرت و توان ■ ۱۰- صدمتر مربع – هر طبقه از دیوار گلی – خجالت و روی‌زردی ■ ۱۱ – بچه حیوانات اهلی – خانه دوم کارمند ■ ۱۲ – نوعی برنج ایرانی – جعبه فرنگی – بنده و شما – نام قدیم یمن ■ ۱۳ – عندلیب – سرآمد – شرح و تفسیر کلمه ■ ۱۴ – خشکی – محله‌ای در شمال تهران – هافبک پرسپولیس ■ ۱۵ – از القاب اشراقی اروپا – دریانورد پرتغالی قرون ۵ و ۱۶ که ناوگان تخت فرماندهی او برای نخستین بار آفریقا را دور زد و به هندوستان رسید

از بالا به پایین

■ ۱ – اثر تاریخی ۴۲۰۰ ساله استان خوزستان ■ ۲ – شیشه و آبگینه- اثر ژان پل سارتر، فیلسوف فرانسوی – محبوب، معشوق ■ ۳- پایتخت اردن – از ابزار- نیست و فنا شده ■ ۴ – رود – رنگ زرد مایل به سرخ – گفت و گوی اینترنتی – سست و بی حال ■ ۵ – صاحب شر – نادر و ناپیدا – ضمیر داخل ■ ۶ – تیر پیکاندار – سازمان جهانی مبارزه با دوپینگ – پستانداری جونده ■ ۷ – تند و سریع- معرکه – مسابقات سرعت ■ ۸ – حرکت و رفت و آمد متوالی – تیراندازی کردن – بخشی از کفش فوتبالیست ■ ۹ – مورد اعتماد – رفت و آمد – مکر و حیله ■ ۱۰ – پیشامد و حادثه – مقصود و هدف – چوب خوشبو ■ ۱۱ – حرف انتخاب – نیرومند و مقتدر – آینه ■ ۱۲ – سوگ بی سر – توانایی و درک تشخیص – دشمنی – علامت کالا ■ ۱۳ – درختی سایه گستر – مرکز فرماندهی – مرکز فیجی ■ ۱۴ – سرگیجه و سنگینی گوش از علائم این بیماری است – کوچک‌ترین رگ‌های خونی – دیلم ■ ۱۵ – اثر آلفرد دو موسه فرانسوی و نام دو کشور اروپایی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱			۳	۶	
		۲			۷	۴		
	۵		۳	۶		۹		
				۵		۶		
							۷	۴
۷	۶							۹
۹		۸						
			۶	۱	۴			
						۲	۵	

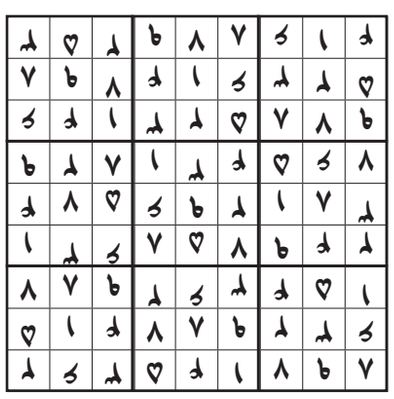

جدول کلمات متقاطع
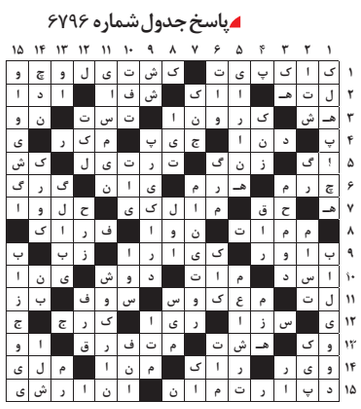
پاسخ جدول شماره ۶۷۹۶